



سید علی

سرشناسه شریعتی، علی، ۱۳۱۲ - ۱۳۵۶.
 عنوان و پدیدآور کویر / علی شریعتی.
 مشخصات نشر مشهد: سپیده‌باوران، ۱۳۸۹.
 مشخصات ظاهری ۴۶ ص.
 شابک ۹۷۸-۶۰۰-۹۱۸۷-۱-۹
 یادداشت فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
 موضوع شریعتی، علی، ۱۳۱۲ - ۱۳۵۶ - - نامه‌ها و یادبودها.
 موضوع مقاله‌های فارسی - - قرن ۱۴.
 رده‌بندی کنکره PB ۲۲۳/۷
 نشانه‌اتر ک ۹۴ ش /
 رده دیویی ۲۹۷/۴۸

کویر
 علی شریعتی

سپیده‌باوران

طرح جلد پریسا تشکری
 حروف‌نگاری رحیمه میرزایی
 نمونه‌خوانی علی جعفری - غلام‌رضا ابراهیمی
 ویرایش محمدکاظم کاظمی - علی جعفری
 صفحه‌آرایی محمدکاظم کاظمی
 چاپ اول تابستان ۱۳۸۹
 شمارگان ۲۰۰۰ نسخه
 لیتوگرافی و چاپ گوتنبرگ
 صحافی حافظ
 نشانی مشهد، چهارراه شهدا، خیابان آزادی ۲
 مجتمع گنجینه کتاب، کتاب آفتاب
 تلفن ۰۵۱۱۱۲۲۳۸۶۱۳ - ۲۲۲۲۲۰۴
 نشانی الکترونیکی www.abook.ir
 پست الکترونیکی info@abook.ir
 شابک ۹۷۸-۶۰۰-۹۱۸۷-۱-۹
 ISBN 978-600-90187-1-0
 حق چاپ محفوظ است.

فهرست

یادداشت ناشر در چاپ حاضر	۷
مقدمه	۱۱
و سخنی دیگر به جای «مقدمه» چاپ جدید	۱۳
نقد و تقریط	۱۷
کویت	۳۷
کاربز	۶۹
نامه 	۸۱
دوست داشتن از عشق برتر است	۱۰۱
معبودهای من	۱۲۳
تراژدی الهی	۱۵۷
در باغ افسروانوار	۱۷۳
عشق فرزندان	۲۱۷
معبد	۲۳۵
نوروز	۳۱۷
آدمها و حرفها	۳۲۷

۳۵۷	سرود آفرینش
۳۶۹	انسان، خداگونه‌ای در تبعید
۳۸۳	ضمیمه‌ها
۳۸۵	توضیحی درباره سرود آفرینش
۳۸۹	نوت‌پرستی
۴۳۷	دوستان عزیزم
۴۴۵	پیوست‌ها
۴۴۷	فهرست آیات قرآن
۴۴۹	فهرست نام اشخاص
۴۵۴	فهرست موضوعات، مفاهیم و تعبیرات

یادداشت ناشر در چاپ حاضر

اهمیت و ارزش آثار دکتر علی شریعتی، به ویژه کتاب حاضر، ما را واداشت که متن کتاب را با دقت و مراقبتی ویژه در ویرایش و کتاب آرایی، به چاپ رسانیم و همین به واقع انگیزه اصلی ما برای انتشار کتاب بود، تا متن منقّحی را تقدیم جامعه کتاب خوان کنیم.

مبنای چاپ حاضر، بخش «کویر» از کتاب «هبوط در کویر» دکتر علی شریعتی است که زیر نظر «دفتر تدوین و تنظیم مجموعه آثار معلم شهید دکتر علی شریعتی» با عنوان فرعی «مجموعه آثار ۱۳» توسط انتشارات چاپخش به چاپ رسیده و نسخه معتبر این اثر به حساب می آید.

در این چاپ، بیشترین سعی ما بر نمونه خوانی دقیق و ویرایش فنی اثر بوده است. البته این ویرایش صرفاً به حوزه رسم الخط، نقطه گذاری و پاراگراف بندی محدود شده است و جز آن، از هرگونه تصرفی در متن پرهیز کرده ایم.

در متن کتاب، کاربرد بیش از حد ضرورت گیومه و علامت تعجب حس می شود. طبق قواعد و هنجارهای نگارش و ویرایش، می باید بیشتر این علامتها

را برمی‌داشتیم، ولی با توجه به این که اینها برای تأکید بر کلمات بوده و در تصویرهایی که از اصلاحات دکتر بر روی متن تایی در چاپ قبلی آمده است، تأکید ایشان بر این علایم پیدا است، آنها را باقی گذاشتیم. اما در نقل قول‌ها که گاهی با گیومه، گاهی با خط تیره و گاه بدون هیچ علامتی آمده بود، تا حد امکان شیوه یکسانی را اعمال کردیم.

در بازخوانیهای چندبارهٔ متن به وسیلهٔ افراد مختلف گروه ویراستاری، در مواردی خطاهای تایی در متن چاپی مورد تأیید از سوی «دفتر تدوین و تنظیم...» نیز یافت شد که می‌باید اصلاح می‌شد. ما این موارد را فقط در پاورقی یادآور شدیم تا تصویری در متن نکرده باشیم، مگر در مواردی که اشتباه تایی محرز بود و با تذکر در پاورقی، متن را اصلاح کردیم. پاورقیهایی که افزودهٔ این چاپ است، با قید «ویراستار» و با علامت * مشخص شده است. کلمهٔ «متن» در آنها به متن چاپی مورد استفادهٔ ما - که مشخصاتش را ذکر کرده‌ایم - اشاره دارد. به هر حال به نظر می‌رسد که چاپهای پیشین این کتاب، با همه اعتبار و اهمیتی که دارد و با همه تلاشی که از سوی «دفتر» برای سلامت و درستی‌شان صورت گرفته است، خالی از اشتباههای تایی و نگارشی نیست.

ما امیدواریم که چاپ حاضر با این دقت و سواس‌گونه‌ای که در کار داشته‌ایم، گامی به جلو باشد و ما بتوانیم رضایت خوانندگان گرامی را جلب کنیم. با این هم مدعی بی‌خطا بودن مطلق در این کار نیستیم و از عزیزی که احتمالاً اشتباهی در تایپ یا ویرایش اثر می‌یابند، خواهشمندیم که برای اصلاح آن در چاپهای بعد، به ما اطلاع دهند.

نشر سپیده‌باوران

تو قلب بیگانه را می‌شناسی
زیرا که در سرزمین مصر بیگانه بوده‌ای.
کتاب جامعه

کویر

مقدمه

در فرار به تاریخ، از هراس تنهایی در حال، برادرم عین‌القضات را یافتم که در آغاز شکفتن - به جرم آگاهی و احساس و گستاخی اندیشه - در سی‌وسه سالگی، شمع آجینش کردند! که در روزگار جهل، شعور خود جرم است و در جمع مستضعفان و زبونان، بلندی روح و دلیری دل، و در سرزمین غدیرها - به تعبیر بودا - «خود جزیره بودن» (اوپا) گناهی نابخشودنی است. بسیار بوده است که «بث‌الشکوی» ای از خویش را می‌خوانده‌ام و می‌یافته‌ام که برادرم عین‌القضات نوشته: «آن چنان که این نوشته را در «بث‌الشکوی» های او خواندم و چنین یافتم که من نوشته‌ام - که «خویشاوندی»، خود «یکدیگری» دو «خویشاوند» است - و اینک مقدمه او بر کویر من و بر من، در کویر:

«هر چه می‌نویسم پنداری دلم خوش نیست و بیشتر آنچه در این روزها نبشتم، همه آن است که یقین ندانم که نبشتمش بهتر است از نانبشتمش. ای دوست! نه هر چه درست و صواب بود، روا بود که بگویند... و نباید که در بحری افکنم خود را که ساحلش بدید نبود؛ و چیزها نویسم بی «خود» که

چون «واخود» آیم، بر آن پشیمان باشم و رنجور.
 ای دوست! می ترسم - و جای ترس است - از مکر سرنوشت...
 حقا و به حرمت دوستی که نمی دانم که این که می نویسم راه «سعادت» است
 که می روم، یا راه «شقاوت»؟
 و حقا که نمی دانم که این که نبشتم «طاعت» است یا «معصیت»؟
 کاشکی یکبارگی نادانی شدمی تا از خود خلاصی یافتمی!
 چون در حرکت و سکون چیزی نویسم، رنجور شوم از آن به غایت!
 و چون در معاملت راه خدا چیزی نویسم، هم رنجور شوم.
 چون احوال عاشقان نویسم، نشاید؛
 چون احوال عاقلان نویسم، هم نشاید؛
 و هر چه نویسم هم نشاید؛
 و اگر هیچ ننویسم هم نشاید؛
 و اگر گویم نشاید؛
 و اگر خاموش گردم هم نشاید؛
 و اگر این واگویم نشاید و اگر وانگویم هم نشاید...
 ... و اگر خاموش شوم هم نشاید!

(رساله عشق)

و سخنی دیگر به جای «مقدمه» چاپ جدید

«وجودم» تنها یک «حرف» است و «زیستیم» تنها «گفتن» همان یک حرف؛ اما بر سه گونه: سخن گفتن و معلمی کردن و نوشتن. آنچه تنها مردم می‌پسندند: سخن گفتن و آنچه هم من و هم مردم: معلمی کردن و آنچه خودم را راضی می‌کند و احساس می‌کنم که با آن نه کار، که زندگی می‌کنم: نوشتن!

و نوشتن‌هایم نیز بر سه گونه: «اجتماعیات»، «اسلامیات» و «کویریات». آنچه تنها مردم می‌پسندند: اجتماعیات و آنچه هم من و هم مردم: اسلامیات و آنچه خودم را راضی می‌کند و احساس می‌کنم که با آن نه کار - و چه می‌گوییم؟ - نه نویسندگی، که زندگی می‌کنم: کویریات.^۱

و از همین جاست تردیدی که همیشه در انتشار اینها دارم و این سیصد صفحه نزدیک ده هزار صفحه از این کلماتی که هر کدام، «پاره‌ای از بودن من است» و نه عملیات و عقلیات که عصاره‌های هستی من‌اند، در زیر این سنگ

۱. و به قول شمس تبریز: آن خطاط سه گونه خط نوشتی؛ یکی او خواندی لاغیر، یکی را هم او خواندی هم غیر، یکی نه او خواندی نه غیر.

له‌کننده عصارهٔ زمانه، این «خراس» بی‌رحمی که با خریز بسته و چشم بسته‌اش بر روح و مغز و احساس و اعصابم می‌گردد و می‌گردد و می‌گردد و در پایان شب، به همان جا می‌رسد که در آغاز روز از آنجا به راه افتاده بود؛ و پیداست که در این «پوچی دوار»، این «خر» سفری در پیش ندارد و این سنگ را به جایی نمی‌برد و غایتی اگر هست، روغن کشیدن از ماست و نهایتی اگر هست، تفاله‌ای که از مایماند، در زیر دست و پای این شب و روز «وسواس خناسی» که بر مایم گذرد و «عمر» نام دارد!

و تردید من!

آیا این همه «رنج»، «نفی» و «عبث» را بر جان این نسلی ریختن - که سرشار جوانی و امید و ایمان، برخاسته است تا «برود» و «برسد» و «بسازد» - مسموم کردن و بیمار ساختن نیست؟

به این سؤال، پاسخ سریع و قاطع دادن - مثبت یا منفی - خالی از ساده‌لوحی و شتاب‌زدگی نیست؛ چه یک «اثر ادبی» هرچند کامل‌تر باشد، ناقص‌تر است. زیرا به گفتهٔ سنت بوو «قطعه فلزی است که در زیر چکش قلم نویسنده و سندان فهم خواننده‌اش شکل می‌گیرد» و بنابراین، به این سؤال باید به هر دو آفرینندهٔ این یک «اثر» چشم داشت و پاسخ گفت. قضاوتها دربارهٔ این کتاب، بیش از همه نوشته‌ها و گفته‌های من، متضاد و حتی متناقض بوده است. اما یک ناقد آگاه - آقای دکتر بدیع، دانشمند ایرانی مقیم فرانسه در هفته‌نامهٔ «چهارراه» (Le Carrefour) در یک مقالهٔ مفصل - کسه بیشتر به تحلیل روانی - اجتماعی شخص من پرداخته تا کتاب من؛ آن را یک «معجزهٔ سیاه» نامیده است. معجزه به خاطر «قلم» و سیاه به خاطر «اثری که بر احساسهایم گذارد». من این «اثرگذاری سیاه» را یکسره نفی نمی‌کنم؛ چه، آنچه مسلم است، کویر نفی آبادی‌هاست. برای آن که دل به آب و آبادی زندگیاش بسته، کویر یک نوع «دل‌زدگی» است؛ صدمه‌ای است برای سعادت و لذت و

آرامش و از دست دادن «خوش‌بینی»! خوش‌بینی آن‌که زیر سایه درختی لمیده و آخور آباد کرده و پهلوی از خوشبختی برآورده و از خودش خوشش می‌آید و از این همه نعمت شاکر است.

اما آن‌که مسئول است، مسئول ساختن، نباید ویران کردن را بیاموزد؟ این است که درست به همان دلیل که خواننده‌ای ممکن است در «کوبر» بماند و این فاجعه‌ای است که مرا به تردید می‌افکند - می‌تواند در «کوبر» برای آن‌که راهی «شهادت» گردد، «غسل‌کند»؛ چه، به گفته شاندل «کسی می‌تواند در پای عشق بمیرد که پیش از آن زندگی در پیش چشمهای وی مرده باشد». رنج، نفی و عبث، تیغهای بزانی که راه «دنیا» را به سوی «آخرت» می‌برد و هموار می‌سازد؛ چه، برای نان دیگران دغدغه داشتن و برای کسب آن تلاش کردن، در نخستین قدم، دغدغه نان را در خویش کشتن و نان خویش را از دست نهادن است.

وانگهی برای آن گروه از «فرزندان آدم» که «هبوط» را برای نوع خویش فاجعه‌ای می‌شمارند، کویر سرنوشت ناکامی و تلخی و عطش ابدی آدمی است که به آن «میوه ممنوع» نزدیک شده است؛ و بنابراین یک «معجزه سیاه» است. اما برای آن گروه از فرزندان آدم که سرگذشت «آدم» را می‌پذیرند و دنبال می‌کنند؛ «هبوط، این بهشت سیری و سیرابی و بی‌رنجی» و سر نهادن در این «کوبر» - که در آن دغدغه و تشنگی و آتش، چشم به راه آدمی‌اند - آرزویی است که آنان را برای نزدیک شدن به این «میوه ممنوع» بی‌قرار کرده است. شیطان و حوا، چشم در خویشتن گشودن و عصیان و بالاخره تبعید از بهشت و آوارگی در «کوبر»...

بگذار تا «شیطنت عشق» چشمان تو را بر عربانی خویش بگشاید، هر چند آنچه معنی* جز رنج و پریشانی نباشد. اما کوری را هرگز به خاطر آرامش

تحمل مکن.

و گناه!

آری، اما اگر گناه نباشد، طاعت را چگونه می‌توانی به دست آری؟ چه،
«انسان تنها فرشته‌ای است که دستش به خون آغشته است!»

وانگهی، کویر نه تنها نیستان من و ماست که نیستان «ملت» ما، «روح» ما و
«اندیشه» و «مذهب» و «ادب» و «زندگی» ما و «سرشت» و «سرگذشت» ما همه
است.

کویر! «این تاریخی که در صورت جغرافیا ظاهر شده است!»